



جلسه دوم استاد ریحانی سیزدهم آبان ۱۴۰۳

ما جلسه پیش در مورد سبک فرزندپروری صحبت کردیم، تو سبک فرزندپروری هم گفتیم که ما سبک‌های مختلف داریم تو تربیت فرزند: سبک سخت گیر هست، سهل گیر هست، سبک مقتدرانه هست و سبک اغماض کننده این شد چهار سبک فرزندپروری البته ممکنه شما جاهای دیگه هم تقسیمات دیگه‌ای برای فرزندپروری دیده باشید ولی خب به هرحال این هم یکی مدل‌های مختلف تقسیمات هستش. جلسه پیش ما اولین بحث و اولین سطح رو شروع کردیم سبک سخت گیرانه ولی در کل بحث‌مان روی این قاعده است که گفتیم ما برچه اساسی می‌گیم سبک سخت گیر یا اصلاً تقسیم بندی می‌کنیم. گفتیم ما دوتا فاکتور مهم داریم یعنی دو عامل مهم داریم که با این دو عامل ما تشخیص می‌دهیم که سبک سخت گیرانه است یا خیر، نسبت به این دوتا آیت می‌سنجیم فاکتور اول مان پاسخ دهی والدین بود به نیاز فرزندان، گفتیم در مورد پاسخ دهی به نیاز فرزندان بعضی‌ها کم پاسخ می‌دهند، بعضی‌ها پاسخ نمی‌دهند، بعضی‌ها متعادل پاسخ میدن و بعضی هم خیلی بیش از حد پاسخ میدن. تو پاسخ دهی والدین منظورمان چیه؟ منظورمان میزان حساس بودن نسبت به ارضا نیازهای فرزندان هستش حالا نیاز فرزندان از سطحی بگیرید تا مهم یعنی ما نیازها رو طبقه‌بندی بکنیم. مازلو درون یک مثلی این‌ها رو تقسیم‌بندی کرده از قاعده اومده شروع کرده، تو قاعده نیازهای زیستی انسان مثل خوردن، مثل خوابیدن و...، میره مرتبه بالاتر این نیازها میشه نیاز عاطفی که این هم توی یکی از طبقات قرار می‌گیره. روانشناسان اعتقادشان بر اینکه اگر نیازها تو طبقات پایین برآورده نشود همه این‌ها میاد به طبقات بالاتر. اگر فردی تا رأس هرم همه‌ی نیازهاش برآورده بشه فرد باید به خود شکوفایی برسد. پس شد حساس بودن نسبت به ارضا نیازهای فرزندان. فاکتور دوم هم شد توقع والدین یعنی من نیازهای بچه رو برآورده میکنم و به همان نسبت ازش توقع دارم نه اینکه توقع دارم برای من کاری انجام بده نه، تربیت یعنی همین دیگه یعنی شما یک سری مراقبت‌هایی داری انجام میدی در خلال این مراقبت‌ها یک سری نیازها را برآورده میکنی از اون طرف براساس اینکه نیازها را برآورده کردی حالا یک سری توقع داریم و بالانس شدن این نیازها و توقعات میشه اون تربیت صحیح. یک وقت هست میبینی آنقدر والدین توقع شان میره بالا و پاسخ دهی به نیاز میاد پایین که اینا میشن والدین سخت گیر. برعکس این موضوع هم هست پاسخ دهی به نیازها میره بالا توقع والدین میاد پایین میشه والدین سهل گیر. توقع نه به این معنا که ما توقع داریم الان تا ده سالگی پانزده سالگی من مراقبت کردم حالا توقع داشته باشم اون بیاد برای من کاری انجام بده نه، ما داریم در مورد تربیت صحبت می‌کنیم، تربیت یعنی مدیریت کردن. خدا بچه رو به من داده من مادر خالق هستم ولی من در طول اراده خدا خالقم خدا خلقتش رو به و سیله من مادر داره به انجام و به عمل میر سونه و دقیقاً تو این مسیر خلقت من قرار گرفتم به عنوان یک خالق برای فرزندم همانطور که او منو رها نکرده من هم اجازه ندارم فرزند خودم رو تا زمانی که به این بلوغ نرسیدم رها کنم.

پارسال فکر میکنم مدل‌های والدین رو خواندیم یک شخصیت‌هایی والد هستند یک شخصیت‌هایی بالغ‌اند. یک شخصیت کودک پنجاه ساله‌اش شده چهارتا فرزند داره ولی والد نیست هنوز کودک اول خودش رو می‌بینه اصلاً نگاه

نمیکنه فرزند هم داره همسر هم داره هنوز نمی‌تواند مسئولیت بپذیره. گفتیم قبلاً که بچه‌ها دقیقاً شناسنامه ما والدین هستن مثلاً توی مهدکودک قشنگ برید مشخص میشه نوع رفتار بچه‌ها بیان میکنه که تو خانواده چی میگذره. دیدن خونه‌تان مهمان میاد از آرامش بچه می‌فهمید بین راه چه خبره، تو راه که دارن میان پدر و مادر مشاجره داشتن یا نداشتن شما به موقع می‌بینی به ظاهر همه چی گل و بلبل ولی بین راه بحث و جدل بوده خودشان هم این رو روتوش کردن هیچی شما نمی‌بینی اما اون بچه نمی‌تواند روتوش کنه اونو پاره میکنه برگ گلدونی اگر داشته باشید میکنه و... دقیق معلومه بین راه مشاجره بوده ولی والدین فکر میکنن بچه‌ها متوجه نیستن. بچه‌ها خیلی هم می‌فهمند منتهای مراتب مایم که باید درست و به موقع نیاز رو تشخیص بدهیم و نیاز را برآورده کنیم. حالا سبک سخت گیر که جلسه قبل درموردش صحبت کردیم ویژگی‌هاش چیه؟ گفتیم تنبیه کننده، محدود کننده، متوقع و پاسخ‌دهی بسیار کم. گفتیم که پاسخ‌دهی اون در حداقل میزان خودش قرار داره یعنی دائم می‌خواهند که از پاسخ فرار کنن یا اگر هم یک نیازی را پاسخ بدهند آنقدر اعصاب اون بچه را خورد می‌کنند که یا بگه نمی‌خواهم یا اگر هم بخواد میگه کوفتم شد. این نوع والدین فرزندان شان را با شدت وادار به احترام و اطاعت میکنن، مثلاً سلام کردی و دائماً توقع چشم گفتن از طرف فرزندان را دارن، اصلاً تحمل یک کلام رد کردن یا جواب منفی را ندارن فرزندان این‌ها به سن بلوغ که می‌رسند میگن بحران بلوغ در صورتی که بلوغ یکی از مراحل کمال انسان هستش کی میشه بحران؟ زمانی که من بلد نیستم چجوری برخورد کنم و واقعاً میشه یک بحران. بحران میشه زمانی که واقعاً محدودیت و کنترل شدید قائل بشید، قانون هم اگر بخواهیم وضع کنیم گفتیم قوانین خیلی ریز و جزئی وضع میکنن ما حتماً باید قانون داشته باشیم. زندگی بدون قانون همیشه همچنین صراحت در گفتن قوانین باید داشته باشیم. بچه‌های ما خیلی راحت می‌پذیرند حتی بچه‌های کوچک، یک بچه کوچکی را دیدیم مادر همیشه یک پارچه‌ای تو کیفش بوده که یک جایی می‌خواد این بچه خودش غذا بخوره، خودش دوست داره مثلاً پفک بخوره سریع اونو پهن میکنه و بچه می‌نشینه می‌خوره ولی یکی دیگه از بچه‌ها بادست کثیف‌اش کل خونه را می‌چرخه. اولی اون قانون را پذیرفت چرا؟ چون اون قانون دائم تکرار شد و استمرار داشت به این شکل نبود که امروز اینجوری فردا اونجوری. دائم با این استمرار جا افتاد. بله قانون خوردن یعنی من باید بپذیرم پیش‌بند داشته باشم، من باید بپذیرم و می‌پذیره البته بستگی داره من چجوری باهاش تعامل بکنم اگر بتوانیم با قانون‌پذیری بچه‌ها مون را بزرگ کنیم خیلی از اتفاقاتی که در آینده امکان وقوع داره رخ نمی‌دهد. پس بنابراین همسو بودن فوق‌العاده مهمه حتی می‌خوام بگم بچه را می‌سپریم به مهدکودک، مادر باید با اون مربی همسو باشه چون بچه‌ها فوق‌العاده باهوشن دقیق میگردن بین شما دو نفر اون فاصله هست یا اون خلأ هست دقیقاً از همان وارد میشن و میان برای خودشان موج سواری میکنن بچه‌ها باید مادامی که پیش والدین هستن بدونن که اونا عاشق شان هستن و به اونا علاقه دارن، حتی اگر پدر و مادر مشاجره و دعوایی هم دارند باید خارج از چشم بچه‌ها دعوا کنن. بچه‌ها از دعوای والدین تأثیر زیادی می‌گیرن و حتی آسیب‌های زیادی هم ممکن شامل حال اونا بشه. وابستگی بیش از حد نیز در دسته این آسیب‌ها قرار میگیره به‌طوری که بچه دیگر توان تحمل سختی را نداره و این موضوع حتی تو بزرگسالی هم همراه اون هست مثلاً فرض کنید پسر شما بره سربازی و تو این زمان محل خدمت اون میشه مثلاً یک جایی با آب و هوا و شرایط سخت، حالا اون پسر که تو سنین پایین راه مقابله با ناملایمات رو پیدا نکرده و یاد نگرفته چجوری می‌خواد با این موضوع و انواع سختی‌های دیگه کنار بیاد.